بازتاب نامه احمدی‌نژاد در آمریکا

ادامه از صفحه اول

حدود یک میلیون ایرانی یا ایرانی تبار در آمریکا زندگی می کنند که بخشی از آنها به دلایل مختلف مخالف رژیم کنونی ایران هستند و سخت می کوشند تا هر کاری ایران می کند بدترین تفسیر از آن شود، بنابراین هیچ سیاستمداری در آمریکا نمی تواند انتظار داشته باشد که در صورت رابطه خوب با رژیم ایران بتواند رای به دست بیاورد، خصوصاً که کل تاریخ انقلاب ایران مقید به لحن ضدآمریکایی بوده است. به نظر می رسد، خارج ساختن ایران و ایالات متحده از این وضعیت خصومت روانی، برای رهبران و سیاستمداران هر دو کشور کار بسیار دشواری است. این زمینه‌ای است که واقعاً باید روی آن کار شود.

■ هنوز هم کسانی هستند که معتقدند ملاحظات ژئوپولتیکی در رابطه میان دو کشور تاثیر مستقیم دارند. به عبارت دیگر آنها معتقدند مادامی که ایران به همه اولویت ها و خواسته های آمریکا تن در ندهد، این کشور از برقراری رابطه مجدد با ایران امتناع می کند. البته این تحلیل ها نقش لابی های اسرائیلی و اپوزیسیون ایران را هم در ادامه روابط خصومت‌آمیز دو کشور مهم می دانند. شما در این باره چه فکر می کنید؟ آیا ملاحظات ملی و استراتژیک کشور می تواند براساس منافع لابی ها تعریف شود؟

پاسخ طولانی من به سئوال اول به نحوی به این سئوال شما هم جواب می دهد. شک نکنید که در ایالات متحده به علت سابقه و پیشینه‌ای که به آن اشاره شد، کسانی هستند که سخت مخالف مذاکرات مستقیم با ایران هستند و معتقد به هیچ رابطه‌ای با ایران نیستند، مگر ایران به همه اولویت ها و پیش شرط های آمریکا تن دهد و کسانی هم هستند که معتقدند آمریکا باید روی پروژه تغییر رژیم ایران کار کند. به نظر می رسد فقدان اعتماد و نیز برخی افراد و نیروهای سیاسی مانند نومحافظه کاران که مواضعی سرسخت در قبال ایران دارند، اتخاذ هرگونه سیاست نرم و مثبتی از سوی آمریکا در قبال ایران را دشوار و تقریباً غیرممکن کرده‌اند، چنانکه از نظر آنها گویی راهی جز برخورد وجود ندارد. البته خود این موضوع برقراری هرگونه ارتباطی را میان ایران و ایالات متحده ناممکن کرده است. وقتی یک طرف می گوید در صورتی با شما رابطه برقرار می کنیم که وضعیت کشور تغییر کند، عملاً باعث می شود که طرف مقابل یعنی ایران هیچ گونه مذاکره‌ای را نپذیرد. البته در مقابل دیدگاه نومحافظه کاران ما شاهد اظهارنظرهای دیگری هم هستیم در مقابل دیدگاه نومحافظه کاران، افرادی مانند مادلین آلبرایت، سناتور لوگار، هنری کیسینجر و برژینسکی و برخی دیگر از اندیشه پردازان سیاست خارجی به این نتیجه رسیدند که فقط نوعی بحث و گفت‌وگوی مستقیم با ایران و ایالات متحده می تواند مشکل بین دو کشور را حل کند. در واقع، برای این افراد، گفت‌وگو میان ایران و ایالات متحده به یک ضرورت تبدیل شده است. البته بیل کلینتون رئیس جمهور سابق ایالات متحده به همین نتیجه رسیده بود و در سال ۲۰۰۰ پیشنهاد باز شدن باب گفت‌وگوی میان دو کشور را مطرح کرد اما متاسفانه ایران این پیشنهاد را نادیده گرفت و هرگز نپذیرفت. تاکنون فرصت‌های زیادی از دست رفته است، با این همه فکر می کنم در ایالات متحده صداهای بلند کسانی که موافق گفت‌وگوی ایران و آمریکا هستند به وضوح شنیده می شود ولی فکر می کنم که ندای مخالفان دیگر به قدرت سابق نیست. به نظر می رسد که ایران هم در حال حاضر علاقه‌مند به نوعی گفت‌وگو میان دو کشور است. من شخصاً امیدوار هستم که باب گفت‌وگوی دو کشور باز شود.

■ طیف مختلفی در ایالات متحده از کسانی که به طرفداران ایران شهرت دارند تا افرادی مانند هنری کیسینجر که به داشتن مواضع تند علیه ایران معروف است، این روزها سخن از ضرورت آغاز مذاکرات و گفت‌وگوها میان ایران و آمریکا می گویند. به نظر شما چرا هنوز پرزیدنت بوش از پذیرفتن این نظرات امتناع کرده است؟

ابتدا باید این توضیح را بدهم که این افراد طرفدار ایران نیستند، بلکه اساساً آنها خواهان گفت‌وگو با ایران هستند چون گفت‌وگو را تنها راه برای حل اختلافات میان دو کشور می دانند. ثانیاً فکر نمی کنم که پیام این افراد در واشینگتن از کاخ سفید گرفته تا وزارت خارجه شنیده شود. من تاکنون هیچ نشانه‌ای از تغییر در دیدگاه کاخ سفید و پرزیدنت بوش ندیدم. ولی حدس می زنم که این دیدگاه ها و عقاید دارد شنیده می شود، به ویژه آنکه این دیدگاه ها و عقاید از طرف برخی چهره های اصلی جمهوریخواهان مانند سناتور لوگار، هیگل و نیز هنری کیسینجر و برنت اسکوکرافت که با دولت جمهوریخواه روابط نزدیکی دارند، ابراز می شود. من گمان می کنم این پیام ها شنیده شده باشد و البته معنی اش این نیست که سیاست دولت در آینده نزدیک در قبال ایران تغییر خواهد کرد. با این وجود نباید تغییرات را کاملاً ندیده گرفت. در واقع سیاست دولت بوش در چند سال اخیر تغییر زیادی پیدا کرده است. ابتدا ایالات متحده با نظر اروپا درباره مذاکره با ایران کاملاً مخالف بود ولی به تدریج این نظر را پذیرفت و غیرمستقیم در این مذاکرات شرکت کرد و آنها این اواخر مستقل از اروپا هم عمل کردند و قراربود گفت‌وگوهایی در سطح سفرا در بغداد داشته باشند، اگرچه این امر تحقق پیدا نکرد و مذاکرات صورت نگرفت. نشانه هایی وجود دارد که دولت آمریکا برخی از پیام های موافق مذاکرات را شنیده است و دارد می شنود. فکر می کنم جای امیدواری هست.

■ نظر شما در باره نامه رئیس جمهور ایران به رئیس جمهور آمریکا که اولین نامه رسمی ایران به آمریکا پس از ۲۷ سال است، چیست؟ آیا این نامه نمی توانست به آغازی برای بهبود روابط دو کشور کمک کند؟

من فکر نمی کنم که نامه آقای احمدی نژاد خیلی موثر بوده باشد. اما با این همه نامه نشانه‌ای از آمادگی ایران برای ارتباط مستقیم با ایالات متحده در سطح سران بود و البته نشانه مهم و مفیدی بود. طرز نگارش و بیان نامه و شیوه هایی که عبارات و جملات کنار هم چیده شده بودند و نیز لحن آن بیشتر به موعظه و پند و اندرز شباهت داشت، گویی که می خواهد مسیحیت را برای آمریکایی ها تشریح کند. اگر این موضوع را از زاویه دیگر نگاه کنیم مانند آن است که پرزیدنت بوش هم در پاسخ به نامه آقای احمدی نژاد به او بگوید که مسلمان ها چگونه باید رفتار کنند، فکر می کنم واکنش های خوبی به دنبال نخواهد داشت.

■ همان طور که خانم آلبرایت گفت آمریکا نمی توانست این نامه را تبدیل به فرصت کند. و مطابق عرف دیپلماسی پاسخی به نامه رئیس جمهور ایران می داد.

این بحثی است که هم اکنون در آمریکا در ارتباط با نامه در جریان است. در حقیقت این که نامه دیده و به معنای دقیق کلمه به رسمیت شناخته شد، خیلی مهم است. اما محتوا و لحن نامه کمک چندانی نکرد، اگر نامه دیپلماتیک تر نوشته می شد حتماً موثرتر می توانست باشد. علاوه بر این، لحن و محتوای نامه چنان بود برای کسی مانند پرزیدنت بوش دشوار بود که به آن پاسخ بدهد و در پاسخ چیزی بگنجاند که قدمی به جلو هم محسوب شود. من شخصاً متاسفم که دولت آمریکا از این فرصت استفاده نکرد. بسیاری افراد دیگر هم همین نظر را داشتند، اما در واقع این محتوای نامه بود که جلوی هر نوع پاسخ مستقیمی را گرفت و من از این بابت متاسفم.

■ تاثیر نامه آقای احمدی نژاد بر روی گروه های فکری در ایالات متحده چه بود؟ و آیا نظر این گروه های فکری می تواند بر روی سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران تاثیر بگذارد؟

آن نامه در میان افرادی که سیاست ایالات متحده را در خاورمیانه بررسی می کنند، بحث های زیادی ایجاد کرد و من فکر می کنم همان طور که قبلاً اشاره کردم، مشکل در ماهیت مباحث بود. از یک سو، برخی می گویند خود این موضوع که رئیس جمهور ایران به رئیس جمهور آمریکا نامه نوشته است، اهمیت زیادی دارد، از این دیدگاه این نامه باید به عنوان یک گام مثبت تلقی شود. برخی دیگر می گویند که بله نامه نوشته و فرستاده شده است اما محتوای نامه چندان کمکی نمی کند. این ماهیت مباحثی است که در آمریکا در جریان است و فعلاً نتیجه‌ای حاصل نشده است اما همین مباحث نشان می دهد که نامه به رسمیت شناخته شده است و بحث و گفت‌وگو ادامه دارد.

■ فکر می کنید اگر نامه آقای احمدی نژاد نشانه های روشنی از دعوت آمریکا برای آغاز گفت‌وگوی مستقیم با آمریکا در بر می داشت، آمریکا به آن نامه پاسخ می داد؟

من نمی دانم. من فکر می کنم اگر نامه موضع ایران را شرح می داد، مفیدتر می بود. برای مثال ایران طی مذاکرات با اروپا به روشنی اعلام کرده که آماده است محدودیت هایی مانند نظارت و بازرسی بین المللی را بر برنامه هسته‌ای خود بپذیرد. ایران بارها سعی کرده است تا درباره برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای خود و غنی سازی اورانیوم اعتمادسازی کند. بنا بر این اگر نامه آقای احمدی نژاد دربردارنده همین نکات می بود و به آمریکا اطمینان می داد که برنامه هسته‌ای ایران غیرنظامی است و ایران قصد ساخت سلاح هسته‌ای را ندارد، بسیار تاثیرگذار می بود و من فکر می کنم پرزیدنت بوش نمی توانست آن را نادیده بگیرد. در واقع اگر نامه امکان و طرحی از حرکتی واقعی به جلو درباره مسئله هسته‌ای ایران را دربرداشت، همه چیز فرق می کرد. اما حقیقت این است که در آن نامه هیچ اشاره‌ای به موضع ایران نشده بود و از دید من متاسفانه قدمی به جلو محسوب نمی شود.

■ منظور شما از حرکت واقعی رو به جلو چیست؟

در واقع ایران موضع بسیار جالبی درباره برنامه هسته‌ای خود تاکنون دنبال کرده است. ایران می گوید که حاضر است محدودیت هایی را بر برنامه هسته‌ای خود بپذیرد تا به دنیا صلح آمیز بودن برنامه اتمی اش را ثابت کند. به نظر من اگر آقای احمدی نژاد در نامه به رئیس جمهور آمریکا بر همین نکته تاکید می کرد و در نامه آن را اندکی شرح می داد، قدم بسیار مثبتی بود و با این کار جواب ندادن نامه را از طرف بوش غیر ممکن می کرد. در نظر داشته باشید که این موضعی نبوده که ایران تاکنون اعلام نکرده باشد. ایران در مذاکرات با اروپا بارها بر این موضع تاکید کرده است و نقطه قوت ایران در مذاکرات بوده است که به نظر من متاسفانه در جو متشنج شنیده نشد و اگر در این نامه به آن اشاره می شد، قطعاً تاثیر گذار می بود. به اعتقاد من عدم اشاره به این نکته در نامه، فرصتی بود که از دست رفت.

■ شما فکر می کنید که پرونده هسته‌ای ایران با توسل به دیپلماسی حل می شود؟

من شخصاً امیدوار هستم، اما از آنجایی که بین دو طرف دیواری از لفاظی های تند وجود دارد و هر دو کشور مدام اتهاماتی متوجه همدیگر می کنند من نگران هستم که این وضعیت از کنترل خارج شود. من معتقدم که نه ایران و نه ایالات متحده واقعاً تمایل به رویارویی نظامی ندارند و من نگرانم که آنها نتوانند از حمله لفظی و متهم کردن یکدیگر دست بردارند. در واقع، شیوه‌ای که آنها در لفاظی علیه یکدیگر در پیش گرفته‌اند من را نگران کرده است. فکر می کنم که اخیراً این لفاظی ها خیلی بالا گرفته است و بهتر بود که هر دو طرف به این موضوع پایان دهند و شاید به همین دلیل بود که دبیرکل سازمان ملل متحد کوفی عنان پیشنهاد کرد که طرفین از متهم کردن همدیگر دست بردارند و سعی کنند به جای فریاد کشیدن بر سر یکدیگر در مطبوعات با توسل به روش های دیپلماتیک با یکدیگر به گفت‌وگو بنشینند. فکر می کنم این گام مهمی برای هر گونه پیشرفت در این زمینه است.

■ به نظر شما آیا آمریکا که در حال حاضر در عراق به اندازه کافی گرفتار است ممکن است قصد کند بخواهد گرفتاری دیگری برای خود در منطقه درست کند؟

من واقعاً فکر نمی کنم که آمریکا بخواهد دست به حمله نظامی دیگری در خاورمیانه بزند. البته آنها هیچ‌وقت هم نخواهند گفت که تحت هیچ شرایطی این کار را نخواهند کرد.

■ چه چیزی مانع این کار است؟

در درجه اول به دلیل عراق. فعلاً آمریکا بخش زیادی از نیروهای خود را در عراق و افغانستان گرفتار کرده است و درگیر مسائل مختلف دیگری هم هست. فکر می کنم تعداد زیادی از مردم آمریکا و نیز واشینگتن به خوبی آگاهند که بحرانی دیگر، یک بحران نظامی برای آمریکا خطرناک خواهد بود. البته این حرف به این معنا است که آنها ترجیح می دهند تا جایی که ممکن است، راهی دیپلماتیک در پیش گیرند و این مسئله‌ای است که رئیس جمهور آمریکا و دیگران بارها اعلام کرده‌اند. تا آنجا که من شنیده‌ام، آنها به این، یعنی اتخاذ شیوه‌ای دیپلماتیک معتقد هستند اما به آن معنا نیست که مواجهه نظامی کاملاً منتفی است چون همان طور که قبلاً اشاره کردم حملات لفظی دو کشور علیه هم ممکن است وضعیتی غیر قابل کنترل پیش آورد، مخصوصاً اگر حادثه‌ای غیر منتظره اتفاق بیفتد. در هر صورت من فکر نمی کنم تلاش آمریکا برای خارج کردن تدریجی نیروهایش از عراق ربطی به ایران داشته باشد. عراق یک مشکل مهم است که دولت بوش می خواهد آن را طی فرآیندی تدریجی حل کند. اما دولت دلایل داخلی بسیاری برای بیرون کشیدن نیروهایش از عراق و خاورمیانه دارد. من معتقدم آمریکا با بیرون کشیدن نیروهایش از عراق قصد دارد حضور نظامی خود را در خاورمیانه کاهش دهد و معتقدم این موضوع ارتباط چندانی با ایران ندارد.

■ شما فکر می کنید ایران هدف ساده و سهلی برای آمریکا باشد؟

خیر. من بارها این را گفته‌ام که هیچ دلیلی برای حمله به ایران وجود ندارد و حمله آمریکا به ایران فاجعه‌ای سیاسی و نظامی خواهد بود. اما چیزی که در عین حال مرا نگران می سازد این است که می بینم برخی افراد و به ویژه برخی مقامات ایران خودشان را متقاعد کردند که آمریکا تحت هیچ شرایطی به ایران حمله نخواهد کرد و خودش را به خطر نخواهد انداخت. به همین دلیل ایران از هر گونه اشاره و حرکت مثبتی تاکنون پرهیز کرده است. من فکر می کنم این تفکر، خطرناک است و معتقدم طرفین باید رویکرد دیپلماتیکی را بپذیرند.

■ پس فکر می کنید حرف ها و سخنانی که درباره امکان حمله نظامی علیه ایران گفته می شود نوعی جنگ روانی علیه ایران است؟

بله، من این طور فکر می کنم. فکر می کنم که هر دو طرف جنگ روانی علیه یکدیگر در پیش گرفته‌اند. آمریکا سعی دارد به ایران فشار بیاورد تا سیاست خود را تغییر دهد و ایران می خواهد آمریکا را متقاعد کند که هیچ گونه نگرانی از این فشارها ندارد. من این جنگ روانی را صرفاً یک فرآیند چانه‌زنی می دانم و فقط امیدوارم که از کنترل خارج نشود.

■ آمریکا بارها سخن از شیوه دیپلماتیک برای حل پرونده هسته‌ای ایران گفته است و اینکه تمایل دارد در وهله نخست این موضوع با توسل به دیپلماسی حل شود ولی به نامه رئیس جمهور ایران که ابتکاری دیپلماتیک محسوب می شود، پاسخ نداد. از سوی دیگر دعوت آشکار ایران برای مذاکره مستقیم را رد کرد و نیکلاس برنز صراحتاً اعلام کرد که آنها قصد دارند با کار بر روی داخل ایران، مثلاً تحریکات قومی و یا راه‌اندازی کانال های تلویزیونی مخالف، ایران را تحت‌فشار بگذارند. به نظر شما آمریکا چگونه شیوه دیپلماسی را در نظر دارد و چه معنایی از دیپلماسی مراد می کند؟

این یکی از مشکلات ایران و آمریکا است و مهمترین مشکل آنها است، زیرا اغلب وقتی یک طرف آماده گفت‌وگو و واقعاً علاقه‌مند به شروع مذاکرات است، طرف دیگر نیست. مثال می آورم، از زمانی که پرزیدنت کلینتون و مادلین آلبرایت به طور رسمی و کاملاً شفاف و صریح پیشنهاد آغاز گفت‌وگو و مذاکره را با ایران دادند و گفتند که ما باید دیوار بی اعتمادی میان این دو کشور را از بین ببریم، آن پیشنهاد به طور کامل و به دلایل مختلف نادیده گرفته شد. هر دو کشور تا به حال اینگونه رفتار کرده‌اند. وقتی یکی آماده گفت‌وگو بوده، دیگری احساس کرده است که از امتیاز تاکتیکی برخوردار است و از پذیرفتن پیشنهاد آن یکی امتناع کرده اگر واقعاً آمریکا خواهان گفت‌وگو و مذاکره مستقیم با ایران است می تواند کاری بکند. اما هر دو طرف به یکدیگر بدبین‌اند و اصلاً اعتمادی به هم ندارند. با این مشکلات و برخی مشکلات دیگر که هر دو کشور در سطح داخلی دارند، اگر گامی در جهت بهبود روابط با دیگری برداشته شود، در نزد پیروان آنها نشانه ضعف تلقی می شود و این موضوع درباره هر دو کشور صدق می کند. به نظر می آید سخت بتوان انتظار داشت تا اتفاقی بیفتد و کسی دست به کاری در هر دو کشور بزند. این شرایط خیلی وقت است که وجود دارد و من نگرانم که باز هم ادامه یابد.

■ فکر می کنید راهی برای عبور از این شرایط وجود دارد؟ نسبت تاثیر گذاری دو گروه مخالف و موافق برقراری رابطه با ایران بر سیاست خارجی آمریکا برابر است؟ با توجه به اینکه به نظر می رسد دولت آمریکا با مخالفان رابطه با ایران نزدیکی دارد؟

من می دانم که بخشی از بحث هایی که در آمریکا در جریان است دقیقاً مربوط به چگونگی عبور از این شرایط است. فکر می کنم بهتر است بگوییم که در ایران هم دیدگاه های مختلفی در مورد این موضوع وجود دارد. یک عده تمایل به اتخاذ شیوه های دیپلماتیک دارند و تلاش می کنند تا رابطه ایران و آمریکا بهبود یابد و کسان دیگری هستند که اینگونه فکر نمی کنند و در مقابل این دیدگاه مقاومت می کنند. در ایالات متحده آنهایی که شما از آنها به عنوان نومحافظه کاران یاد کردید، موضع سرسختی در قبال ایران دارند و به نظر می رسد تحت هیچ شرایطی حاضر نیستند با ایران رابطه برقرار کنند. همین موضوع دلیل ارتباط آنها را با نیروهای اپوزیسیون توضیح می دهد. این گروه در حال حاضر دیگر در واشینگتن دست بالا را ندارند، استدلالات و بحث های آنها بود که باعث شد ما در عراق گرفتار شویم. من معتقدم آن استدلال ها دیگر نزد مردم مقبولیت سابق را ندارد، منظورم دوران قبل از حمله به عراق است. بنابراین من معتقدم در مباحثی که در حال حاضر در واشینگتن در جریان است، طرفین در موقعیت برابرتری قرار دارند. با اینکه ابتدا تندروها در تصمیم گیری های سیاسی نفوذ زیادی داشتند، امروز وضع تفاوت کرده است و کسانی هستند که دیگر حرف های آنها را باور نمی کنند. فکر می کنم امروز آنها دوران سخت‌تری دارند و این همان نقطه‌ای است که من زمینه‌ای برای مانور در گشایش میان دو کشور مشاهده می کنم.